

مذکر احباب

استغنا نهاده مجموع را به پیر زنی بخشیده اند :

ای که عالم تقد سغد التماس لقای سگ باشی

بارك الله همت عالی و استغنا سغد

گاهی درر^۲ واردات را کسوت نظم ادا می کرده اند و این مطلع از^۳

مقالات شریف ایشان است .

بیت :

هر بنده که در صبح از جان کشید آهی

بکشاد سوی حقش ز آن آه شاه راهی^۴

و حضرت قاسم مرید حضرت خواجه ملای نوری بودند ، و بعد از ایشان

(۱) ع ۲ : ایکی عالم تقد یغد اینما لقای نینک باشی - بارك الله همت عالی استغنا سیفه (۲)

(۲) ع ۲ : درر روایات را در کسوة ؛ ب م : در واردات را ؛ (۳) ب م : مطلع

از ایشان است ؛ (۴) ع ۲ : مطلع ؛ (۵) ع ۲ : شاه راهی (۶) ع ۱ : از نقت الجنة

للتقین . و حضرت شیخ نظر قبول از حضرت شیخ خدایداد یافته اند و بحضرت

خواجه ملای نوری انابت نموده اند و بعده بحضرت مولانا ولی کوه

زری انابت کردند و ایشان مرید خدای داد اند و ایشان مرید شیخ

جمال الدین و ایشان مرید شیخ خادم و ایشان مرید شیخ مودود و ایشان مرید

شیخ علی شیخ و ایشان مرید ایل امان اتا و ایشان مرید شیخ صدرا تا و ایشان

مرید زنگی اتا و ایشان مرید حکیم اتا و ایشان مرید حضرت خواجه احمد یسوی

اند و ایشان مرید حضرت یوسف همدانی که محل اجتماع سلسله جهریه است

بسلسله الذهب خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم و باوجود البخ ، ع ۲ : پیر زنی

بخشیده اند - ایکی عالم تقد یغد اینما نینک باشی - بارك الله همت عالی استغنا سیفه

گاهی در روایات را در کسوة نظم ادا می کرده اند و این مطلع از ایشان است : =

مذکر احباب

مولانا ولی کوه زری انابت کردند، و ایشان مرید حضرت خادم شیخ،
و ایشان مرید حضرت شیخ مودود، و ایشان مرید حضرت شیخ علی،
و ایشان مرید ایل امان اتا، و ایشان مرید صدر اتا، و ایشان مرید حضرت
زنگی اتا، و ایشان مرید حضرت حکیم اتا، و ایشان مرید حضرت خواجه
احمد یسوی، و ایشان مرید خواجه یوسف همدانی که اجتماع سلسله جهریه
است بسلسله الذهب حضرت خواجهگان نقشبندیه قدس الله ارواحهم العلیه؛
و باوجود آنکه همگی سفد بخان رستم نشان میسر شده بود ترک آن کرده
در کمال ریاضت تعیش می نمود، و بعد از آن سلطنت بلخ میسر شد، فقیر
ملازم موکب همایونش بارگاه عالی در آمد، بسریر شاهی ملتفت نگشت،
= هر بنده که در صبح از جان کشید آهی

بکشاد سوی حقش زان آه شاه راهی

و بحضرت خواجه ملای توری که خلیفه شیخ خدایدادند انابت نموده اند و بعد
از ایشان بحضرت مرید حضرت شیخ خدایداد و ایشان مرید؛ اس: گاهی
دور واردات را در کسوت نظم ادای کرده اند و این مطلع از ایشان است بیت:
هر بنده که در صبح از جان کشید آهی

بکشاد سوی حقش زان آه شاه راهی

(این عبارت در He مقالات شریف ندارد). و حضرت قاسم شیخ مرید
بحضرت خواجه ملای توری که خلیفه شیخ خدایداد است انابت نموده اند و بعد
از ایشان مولانا ولی کوه زری انابت کرده و ایشان مرید حضرت شیخ خدایداد
اند و ایشان مرید حضرت شیخ جمال الدین اند و ایشان مرید حضرت شیخ خادم
و ایشان مرید حضرت شیخ مودود الخ.

(۱) اس: بعد ازین؛ (۲) ب م و اس: بازک عالی.

مذکر احباب

و چون ابراهیم ادم از دور^۱ گذشت . بلخ از اقلیم چهارم است ، و طولش از جزائر خالدهات قا و عرضش از خط استوا لو ، و بزعم اکثر^۲ مورخین بناه اول است و بعضی دماوند را مقدم داشته اند ؛ و بعضی بابل را گویند^۳ کیومرث بنا نهاده و ظهورت با تمام رسانیده و لهراسپ تجدید عمارتش کرده ، و^۴ بعضی گویند بلاخ بن انخوخ بنا کرده ؛ و بعضی بر آند که منوچهر ابن ابرج بن فریدون فرخ بنا کرده و علی اختلاف الاقوال . کسی را در قدم بلخ سخن نیست و بلخ را قبه الاسلام و ام البلاد و جنة الارض و خیر التراب می نامند . شهری بزرگ است ، هوایش^۵ گرم و آیش سازگار است و از میوهها خرپزه و انگورش نیکو است ؛ و در عجائب البلدان فاضل برجندی از صور الاقالیم نقل کرده که حکیم ناصر خسرو بادشاه بلخ بود . اهل بلخ بروی خروج کردند از آنجا بر قرار قرار داد بمکان آمده و در آنجا حصن حصین و قلعه متین ساخته و درو عمارات غریبه نموده از آن جمله حامی بنا کرده که همه بنایان عالم در تحیر اند . جامه خانه اش مربع است و منقش و مصور به صور^۶ حیوانات کرده اند و در حمام پیدا نیست .

(۱) ع : در گذشت و مکاشفات از و ظاهر می شد روزی بنسرتاحت مشغول بود الخ ؛ ع : تعریف بلخ که در ب م و اس شروع می شود « بلخ از اقلیم چهارم است و طولش و الیه مرجع و المال و از خان مذکور مکاشفات ظاهر می شد الخ » ندارد ؛ (۲) اس : بزعم مورخین ؛ (۳) اس : را کیومرث ؛ (۴) ب م : کرده و بعضی برانند که منوچهر بن ابرج بن فریدون بنا کرده ؛ (۵) اس : هوایش گرم سیر و آب و هوایش سازگار است ؛ (۶) اس : به صورت .

مذکر احباب

بر حیطانش بست و چهار حلقه است . هر حلقه را بکشند در های^۱ باز شود و قبه پیدا گردد مثل جامه^۲ خانه اول الا آنکه بر دیوار های آن هفده حلقه بود و هر حلقه را که بکشند قبه پیدا شود مانند قبه اول الا آنکه بر دیوار های آن نم حلقه بود و هر حلقه که بکشند مثل قبه ما قبل ظاهر^۳ گردد و الا آنکه حلقهای آن هفت بود و هر حلقه را که بکشند قبه پیدا آید و درین قبه در حمام باز شود و عالم به فتح این هفت در آخرین حامی بود و اگر غیر حامی از پیش^۴ خود یکی ازین هفت در را بکشاید خود را در جامه^۵ خانه اول بیند . همه اسباب حمام می دهند و اجرت نمی ستانند و همه خانهای حمام بیک جام روشن است و بر سطح حمام هیچکس را نمی گذارند ، و کسی عالم بطریق بنای^۶ آن نیست و الله تعالی اعلم بحقیقه الحال و الیه مرجع و المال^۷ ، و از خان مذکور مکاشفات^۸ ظاهر می شد . روزی باستراحت مشغول بود و این^۹ فقیر پیش ایشان نشسته محرمانه سخن می گفت . در اثنای تکلم چشم پوشید و فقیر را نیز غنودگی دست داد . این بیت^{۱۰} بخاطر خطور کرد که :

بیت :

بمقبولی کسی را دست رس نیست قبول خاطر اندر دست کس نیست

(۱) اس : در می باز شوند و قبه پیدا شود ؛ (۲) اس : ما قبل الا آنکه بر دیوارهای آن هفت حلقه بود و هر حلقه را که بکشند درین قبه در حمام باز شود و عالم بفتح این هفت در حامی بود اگر غیر حامی از پیش خود یکی ازین هفت در را بکشاید ؛ (۳) ب م ؛ پیش خود ؛ (۴) بنائے این نیست ؛ (۵) اس : رجعتا الی اصل المقال ؛ (۶) اس : مکاشفات از و ظاهر می شود ؛ (۷) ع ا : بود فقیر ؛ (۸) ع ا : دست داد بخاطر خطور کرد که نظم .

مذکر احباب

حرفی که به تجدید اختیار نمودند و مقبول مزاج^۱ نیفتاد اگر به یکی از ملازمان که مناسب باشد بدهند بعید نخواهد بود^۲ باز گفته شد که مزاج بی انقلاب^۳ نیست؛ معلوم نیست که: باین مقید شود^۴ . خان مذکور^۵ از نوم بنه یقظه^۶ مشغول گشته فرمودند^۷ که مردم طور سخنان^۸ بمخاطر می رساند اگر اظهار آن بکنیم^۹ می باید داد^{۱۰} و اگر بدهیم بی قبحی^{۱۱} نیست^{۱۲} و اگر اظهار نکنیم می گویند که رستم دیوانسه است و امتیاز ذات باشکوهش در گروه^{۱۳} سلاطین زیاده ازان بود که رستم^{۱۴} دستان در جمع^{۱۵} پهلوانان داشته؛ چوب دستی او هیچده^{۱۶} من بود و گرز گران سنگش شش من^{۱۷} بود؛ و در تعریف گرز خود گفته است .

(۱) ب م : حرمی ؛ (۲) ب م : مزاج ؛ (۳) بی انقلابی نمی باشد ؛ (۴) اس : شوند ؛ (۵) شود از نوم ؛ (۶) ع ا : به یقظه ؛ (۷) ب م : فرمود ؛ (۸) ع ا : سخنانی ؛ (۹) ع ا : بکنیم ؛ (۱۰) ب م و اس : بی قبحی ؛ (۱۱) ع ا : اگر ... نکنم ؛ (۱۲) ب م و اس : دو گروه ؛ (۱۳) رستم دستان ، رستم نیز رستم = رستم زال را گویند برهان قاطع ص ۱۴۰ مطبوعاتی امیر کبیر ؛ دستان زنده بازی هوز بر وزن اسبان چند ، نام زال پسر سام است که پدر رستم باشد ، گویند زال را سیمرغ این نام نهاده است ، و اوحکیمی بوده است ؛ (برهان قاطع ص ۱۴۱ مطبوعاتی امیر کبیر) ؛ دستان = حکایت . مختصر (داستان) (فرهنگ آموزگار ص ۱۴۰ کانون معرفت) ؛ (۱۴) ب م : در میان جمیع پهلوانان ؛ (۱۵) ب م و اس : هیزده ؛ ع ا : هژده ؛ هیچده (عدد اصلی) هجده - فرهنگ آموزگار ص ۱۴۱ کانون معرفت ؛ (۱۶) اس : شش بود و خود وصف آن نموده گرز رستم الشخ ؛ ع ا : شش من بود بیت گرز رستم الشخ .

مذکر احباب

نظم :

گرز رستم بوزن شش من بود^۱ گوئیا^۲ قلعه دماوند^۳ بود
از برای غم‌سزای رهبر شد نام او گرز فیل پیکر^۴ شد
و در پره‌های آن^۵ گرز ایات این فقیر را کنده بودند : مؤلفه :-
شاه رستم چون بگیرد پیل پیکر^۶ را بدست^۷

پست سازد روز^۸ میدان پیکر پیلان مست
بر سر هر کس که آمد بر سر آمد عمر او
هر کرا زد بر کمر دیگر کمر هرگز نه بست
و تیغ آبدارش بحری بود نهنگ خوار^۹ . مؤلفه :

جای نهنگ بحر و عجب^۱ این که تیغ تسو
بحر است و می کنند نهنگان ازو فرار
و کانش چهار گوشه داشت از گوشه که اعداء را چشم بر وی می افتاد
چون تیر شکسته گوشه گیر می گشتند .

(۱) ب م : شد ؛ (۲) اس : گویا ؛ (۳) ب م و اس : دماوند ؛ (۴) ع ا : فیل
بیکر ؛ (۵) ع ا : پره‌های گرز این ایات را کنده بودند مؤلفه ؛ اس : در
پره‌های گرز این ایات مؤلف را کنده بود ؛ پره بفتح اول و ثانی مشدد : طرف
و کناره هر چیز را گویند همچو پره بیابان و پره بینی و پره کوه ، و بمعنی پهلو
نیز به نظر آمده است که به عربی جنب خوانند ؛ برهان قاطع ص ۲۵۴ مطبوعاتی
امیر کبیر ؛ (۶) ع ا : فیل پیکر .. پیکر فیلان ؛ (۷) اس : روز هیجا ؛ (۸) ب م :
نهنگ خواره نظم ؛ (۹) اس : عجب تر که تیغ او .

نظم:

چون کمان رستم ثانی درین عالم کم است^۱
گر بود قوس^۲ قزح آن هم کمان رستم است
بزبان فارسی و ترکی اشعار^۳ خوب و گفتار مرغوب دارد و این مطلع
رنگین را نقش^۴ خود ساخته بود.

نظام:

منم رستم آن شهر یار دلیر نترسم ز تر اژدها^۵ و ز شیر
و این مقطع ترکی نیز از گفتار^۶ درر بار اوست:

نظم:

بسیار خیل ایلا دنیك ای رستم ثانی
جان پیرسانگ ابدی جانیکا جاجانه لولوردونك^۷
و علم تصوف را^۸ نیکو ورزیده بود و سخنانش چاشنی بلند داشت
و در سن پنجاه و چهار^۹ سالگی در جنگ نسف مجروح گشت و به همان^{۱۰}

(۱) ع: ا: کمست؛ (۲) ب: م: قوس و قزح؛ (۳) ع: ا: گفتار خوب و اشعار
مرغوب؛ اس: اشعار خوب و ابیات مرغوب؛ (۴) ب: م: از نقش خود؛
ع: ا: را نقش خود؛ اس: نقش نگین خود؛ (۵) ع: ا: نترسم ز تر و ز شیر؛
اس: نترسم ز تر اژدها و تر شیر؛ (۶) ع: ا: زبان درر بار؛ ب: م: گفتار
گوهر نثار؛ (۷) ع: ا:

بسیار خیل ایلا دنیك ای رستم ثانی جان پیرسانگ ابدی جامانه بولوردونك؛
(۸) ع: ا: را ورزیده؛ (۹) ع: ا: و چهار در؛ (۱۰) ع: ا: جراثت.

مذکر احباب

خطاب ارجعی را استماع نموده در زمان ارتحال^۱ مترنم این مقال گردید .

نظم :

آن کو مرا بفضل تن و عقل و جان بداد^۲

زان بیش کاید از من بیچاره بندی

با آنکه جز گناه نکردم می مرا

بی نعمتی نماند^۳ در ایام زندگی

شاید که لطف باز^۴ نگیرد بوقت مرگ

هنگام بی کسی و زمان فگندی

مشهد^۵ معطرش در سر پل شبرغان در جوار شمس خلف واقع است .

ذکر جمیل ابو الغازی عبد العزیز خان بن عبید الله خان^۶

خان سعادت نشان مخلص^۷ و معتقد درویشان بود و بصدق تمام در قید

ارادت مرشد با کمال شیخ جلال می نمود و شیخ مذکور^۸ از مریدان

مولانا شمس الدین محمد روحی بود و ایشان هم نیره^۹ حضرت عارف نامی

(۱) ارتحال این مقال بر زبانش جاری بود؛ اس: مترنم این مقال بوده در

گذشت؛ (۲) ب م: آن کو بفضل خویش مرا عقل و جان بداد؛ (۳) حاشیه:

نداشت؛ (۴) ع ا: باز؛ (۵) ب م: مشهد معطر و مرقد منورش؛ اس: مشهدش

معطرش؛ (۶) ب م: واقع شده؛ ع ا: واقعت؛ (۷) ع ا: ذکر فضایل

عبد العزیز خان بن عبیده الله خان نور مرقد؛ اس: ذکر جمیل عبد العزیز خان

ابن ابو الغازی عبیده الله خان؛ (۸) ب م: مخلص درویشان و معتقد ایشان بود؛

(۹) اس: شیخ از مریدان .

مذکر احباب

مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی اند کہ زبان^۱ سخنوران در توصیف ایشان قاصراً و عاجز است . و چندان تصانیف در علوم دارند کہ اگر اسامی آنها مذکور شود دیگر درین سطور سخن را^۲ گنجایش نمی ماند . والد ایشان احمد بن محمد دشتی است و دشت از جملة توابع صفاهان است و والده^۳ ایشان از نسل امام ہمام محمد شیبانی بوده و لقب اصلی^۴ ایشان عماد الدین است . اما لقب مشہور نور الدین^۵ و نام عبد الرحمن^۶ و در باب تخلص خود گفته اند .

نظم^{۱۰}:

مولدم جام و رشحه قلم جرعه جام^{۱۱} شیخ الاسلامی است
لا جرم^{۱۲} در جریده اشعار بدو معنی تخلص جامی است

ولادت ایشان در خرگرد^{۱۳} جام بوده، وقت العشاء، الثالث و العشرین شهر^{۱۴} شعبان المعظم، سنہ سبع و عشر و ثمان مائتہ من الهجرة النبویة^{۱۵} و تحصیل

- (۱) اس: زبان در وصف ایشان قاصر است؛ (۲) قاصر است والد ایشان احمد ابن محمد دشتی است؛ (۳) درین سطور دیگر سخن را جائی گنجایش نمی ماند و والد ایشان ابن بن محمد دشتی است، و دشت از توابع اصفہان است؛ (۴) ع: والده و والد ایشان از اولاد امام محمد شیبانی است؛ (۵) ب: لقب ایشان؛ اس: لقب اصلی؛ (۶) ب: م: بوده؛ (۷) ب: م: است؛ (۸) ا: م: عبد الرحمن است؛ (۹) ب: م: فرموده اند؛ (۱۰) ع: بیت؛ (۱۱-۱۲) اس: مولدم جام و رشحه قلم - رشخی از جام الشیخ؛ (۱۲) ب: م: زان سبب؛ (۱۳) ع: خرگرد جام؛ (۱۴) ع: ا: و العشرین من شعبان؛ (۱۵) ع: ا: ثمان مایہ تحصیل .

مذکر احباب

صرف و نحو پیش^۱ والد خود نموده اند و باقی علم^۲ را در خدمت علماء در زمان قصیر بر وجه یسیر حاصل کرده اند، از ابتداء^۳ حال تا مرتبه کمال از دغدغه عشق خالی نه بوده^۴ اند و اگر از ملازمت و انکار مردم ایشان را غباری بر خاطر عاطر رسیدی دل مبارک ایشان از شغل مطلوب نکیدی:

کار جامی عشق خوبان است و هر سو عالمی

در پی انکار او . او همچنان در کار خویش

مخنان شیرین و لطیفهائی^۵ نمکین بسیاری می گفته^۶ اند . روزی یکی از پادشاه زادگان نبات را بدندان شکسته گفته که: کدام را اختیار می کنید، ایشان لب شیرین کرده فرموده^۷ اند که هر کدام که بیشتر است^۸

(۱) ع ا: در پیش والد کرده بوده اند؛ اس: تحصیل صرف و نحو پیش والد خود نموده اند؛ (۲) اس: و باقی علوم را در خدمت علماء در زمان قصیر بر وجه یسیر؛ ب م: نموده است و باقی علم را در زمانی قصیر بر وجهی یسیر؛ ع ا: باقی علم را در خدمت علماء زمان در زمان قصیر به وجه یسیر حاصل نموده اند؛ (۳) اس: ابتدائی؛ (۴) ب م: نموده اند؛ (۵) ع ا: خالی نه بوده و گویند اگر از ملازمت و انکار مردم غباری بر خاطر عاطر رسیدی دل مبارکش از شغل مطلوب تفسیری نرفتی؛ اس: غباری بر خاطر شریفش رسیدی دل مبارکش از شغل مطلوب نکیدی؛ (۶) اس: لطیف های نمکین؛ ع ا: نمکین گفته اند؛ (۷) ب م: بسیاری گفته یکی از پادشاه زاده ها که غایت حسن بود اتفاقاً در پیش ایشان حب نباتی را شکسته و گفته که کدام را اختیار می کنند؛ ع ا: پادشاه زادگان . . . بدندان شکسته بر ایشان داشته و پرسیده که کدام را اختیار کنید فرموده اند؛ (۸) اس: گفته اند؛ (۹) ب م: باشد .

مذکر احباب

و آنچه بدان تصانیف دارند که اسامی آن مذکور شود، درین مسطور دیگر سخن
را گنجایش نمی ماند و در سال ۸۹۸ در دارالسلطنه هرات چون سنوات
حیات شریف ایشان بعدد کاس رسیده که هشتاد و یک است در ۲ هژدهم
محرم الحرام روز جمعه بعد از استوا ساقی اجل از کاس^۳ باقی راح مشتاقی^۴
بدین شان چشانیده نفس نفیس ایشان را از تنگ نای غربت^۵ این عالم
پر کربت رهانیده است، گویا ساکنان ربیع مسکون گویندگان^۶ این مقال
بزبان^۷ حال بوده اند.

مرثیه^۸ :

دردا که پاکباز جهان از جهان برفت
پاک آنچه آنچنان که آمده بود آنچه آنچنان برفت
جانش که شاهباز معارف شکار بود
آواز، طبل شاه شدید و روان برفت

(۱) ب م : باشد چون سنوات حیات شریف ایشان ؛ ا س : بیشتر است چون
سنوان حیات شان ؛ ع ا : سنوات حیاتش ، بعدد کاس رسیده ؛ (۲) ع ا : و در ،
ب م : است از کاس باقی ساقی اجل راح مشتاقی بدینشان چشانیده نفس نفیس
ایشان را از تنگنای غربت این عالم پر کربت رهانیده گویا ؛ ا س : در هژدهم
محرم الحرام روز جمعه هشت صد و نود و هشت در دارالسلطنه هرات را از
تنگنای غربت پر کربت رهانیده است گویا ؛ (۳) ع ا : کاؤس ، (۴) ع ا : مشتاقی
چشانیده نفس نفیس را ؛ (۵) ع ا : غربت پر کربت ؛ (۶) ع ا : مسکون بزبان حال
مترجم این مقال کرده اند ، اس : مسکون گوینده این مقال بزبان حال بوده اند ؛
(۷) ب م : بزبان حال ؛ (۸) ا س : مرثیه ؛ ع ا : بیت .

مذکر احباب

از وی نشان چگونه دهد کس که ساخت محو

در پی نشان نشان خود و بی نشان برفت^۲

و این مرثیه را درویش روغن گر بسیار نیکو گفته است .

نظم:

این گردش سپهر که خم شد چو دور جام

بر روح پاک حضرت جامی کند سلام

و حسامی قلندر^۳ تاریخ وفات ایشان را اشعار دلفریب یافته^۴ و چنین

در سلك نظم کشیده^۵ است .

قطعه:

جامی که آفتاب سپهر کمال بود

تصنیف کرد نسخه زهر علم بی حسیب

رفت از جهان و ماند میان سخنوران

تاریخ فوت خویشتن اشعار دلفریب

(۱) ع ا و اس : این شعر سوم دارد ؛ (۲) ع ا : در بی نشان نشان خود بی نشان

برفت ؛ (۳) اس : بی نشان رفت ؛ (۴) ب م : و درویش روغن گر نیز مرثیه

گفته است و مطلعش اینست ؛ (۵) اس : این چرخ لاجورد که ؛ (۶) ع ا : دیوانه

قراکولی ؛ (۷) ع ا : یافته و مدفن منورش در خیابان و بامر جناب امیر کبیر

مشیر درویش قبر مطهرش ؛ ب م : گفته این و چنین ؛ (۸) اس : کشیده -

(۹) اس : جامی که بر سپهر کمال آفتاب بود - تصنیف کرد نکته .

مدفن منور ایشان در خیابان است^۱ و بامر جناب امیر کبیر علی شیر
در پیش روی قبر مطهرش طاق عالی بسته بوده اند، و این مقطع شریفش
را برو نوشته . . .

نظم :

جامی نهاده چشم بطاق مزار خویش یعنی به طاق^۲ ابروی تو مائلم هنوز
از مولانای^۳ برور عبدالغفور منقول است که می گفته اند^۴ که به هری
دانشمند آمدم^۵ و مشکلات غریبه^۶ داشتم، چون بملازمت^۷ حضرت
ملا رسیدم در ضمن کلام روز مره بنوعی مشکلات مراحل کردند که
معلوم شد که^۸ بی واسطه از مبداء فرامی گیرند و حضرت مولانا سعدالدین^۹
کاشغری که پیر حضرت ملا اند مرید خاص^{۱۰} حضرت مولانا نظام الدین
خاموش و ایشان مرید^{۱۱} حضرت خواجه علاء الدین عطار که^{۱۲} اولاد

(۱) اس و ب م : و بامر جناب امیر کبیر علی شیر در پیش، ندارد؛ ب م : خیابان
است در پیش روی؛ اس : خیابان است و در پیش قبر مطهرش . . . بسته
و این؛ (۲) ب م : و این مقطع غزل ایشان در کتابه نوشته نظم؛ (۳) ب م : به
شکل؛ (۴) ب م : مولانا برور و مغفور؛ (۵) اس و ب م : گفته است؛
(۶) اس : آمده؛ (۷) ع ا : غریب؛ (۸) ع ا : ملازمت؛ (۹) ع ا : معلوم
شد که از مبداء؛ (۱۰) ع ا و اس : و مولانا سعدالدین که پیر الخ؛ (۱۱) اس :
مرید حضرت مولانا نظام الدین خاموش؛ ع ا : مرید حضرت الخ؛ ب م : مرید
خاص مولانا نظام الدین الخ؛ (۱۲) ب م : مرید حضرت خواجه بزرگوار قدس الله
تعالی سره و سرهم بیت؛ (۱۳) اس : عطار و ایشان خلیفه برحق و قائم مقام مطلق
حضرت خواجه بزرگوار قدس سره اند .

خواجۀ بزرگ اند علیہ الرحمۃ و المغفرۃ .

بیت:

وصف ترا گر کنند ورنکنند اهل فضل^۱

حاجت مشاطه نیست روی دلآرام را

خدمت شیخ بسیار^۲ شیرین کلام و بغایت مودب بود و اهل مجلس را

بحدیث دل^۳ می ربود و نکتہ پروری را بی مثل می نمود، گویا از

خوارق عادتش بود کہ هر چند سخن را مکرر می فرمود گرد مسلال از

آئینہ^۴ دل سامع بیشتر می زدود؛ ع:

هو المسك ما کررته يتضوع^۵

در^۶ تصوف دست قوی داشت و در تحقیق سخنتوری^۷ چیزی فرو نمی

گذاشت. گاهی در معنی^۸ يك حدیث شش ماه سخن^۹ می گفت و بمنطق

شیرین و کلام نمکین دلہای غمگین را^{۱۰} می شگفت. «روزی در مجلس

(۱) ع: ا: اهل دل؛ (۲) اس: شیخ شیرین کلام و مودب؛ (۳) ب م:

بحدیث می ربود گویا از خوارق عادتش؛ (۴) ب م و اس: از آئینہ سامعان

بیشتر؛ (۵) ع: ا: يتصرع؛ (۶) ب م: در وادی تصوف قدرت تمام داشت؛

(۷) ب م: تحقیق؛ (۸) ب م: در يك حدیث؛ (۹) ع: ا: سخن می کرد؛

(۱۰) گفت بنوعی کہ بمنطق الخ؛ (۱۱) ب م: را چون غنچه؛ (۱۲) ب م و اس:

این عبارت «روزی در مجلس عالی...» به یاد آوردن «تدارتند» از ع اقل

کرده شده .

مولانا علاء الدین علی انوری (؟) قدس سره شیخ^۱ معارف می فرموده اند و خدمت مولانا ساکت بوده اند. شیخ فرموده اند که چون است که مجلس را به سخن منور نمی گردانید. ایشان در جواب این رباعی را خوانده اند.

رباعی:

تاکی ز تصوف^۲ خرو باز آوردن

اندر پی یک نکته هزار آوردن

خاموش که حاصل جهان یک نفس است

روی از همه تافتن به یار آوردن

^۳ طبع بلند داشت گاهی^۴ درر غیبیه را در سلک نظم منظم گردانیده بر صفحه دل^۵ می نگاشت و این منظوم^۶ از اشعار سنجیده^۷ و گفتار

(۱) شیخ - بفتح اول و سکون ثانی، بمعنی کوه و بینی کوه و هر چیز محکم را نیز گویند عموماً و زمین محکمی که در دامن کوه و سر کوه باشد خصوصاً؛ و مخفف شاخ هم هست اعم از شاخ گاؤ و شاخ درخت، و بضم اول مخفف شوخ است که بمعنی چرک بدن و جامه باشد ص ۷۱۳ برهان قاطع مطبوعاتی امیر کبیر؛ شیخ (۱) کوه تپه، زمین سفت، مختصر شاخ ص ۶۹ فرهنگ آموزگار کانون معرفت؛ (۲) خرانبار - بفتح (ان = اسم مکان) انبار بزرگ و جا دار ص ۷۰ فرهنگ آموزگار کانون معرفت؛ بانون و بانای اچمد پروزن سر افشار، جمعیت و هجوم عوام الناس باشد بحبت کاری، ص ۲۲ برهان قاطع مطبوعاتی امیر کبیر؛ (۳) ب م و ا س : می شگفت و طبع بلند؛ (۴) ب م : و گاه گاه . (۵) ب م : بر صفائح دلهای؛ (۶) ب م : نظم؛ (۷) ب م : سنجیده گفتار پسندیده؛ اس : سنجیده اوست .

مذکر احباب

پسندیده اوست .

بیت^۱ :

تا حسن یار از رخ خویان نموده است
ما را خیال دلبر شاهد ر بوده است

رباعی^۲ :

آنها که ز جام عشق سرمست شدند
نا دیده رخس تمام از دست شدند
در راه طلب قدم نهادند ز سر
چون خاک براه اهل دل بست شدند

من شریفش از هفتاد متجاوز بود که از دار فنا^۳ بملك بقا رحلت نمود^۴
و رهبر دین حق زد دنیا شد^۵ . تاریخ وفاتش گردید و مرقد شریفش
در خیابان است و خان عالیشان تحصیل علوم دینی و تکمیل مسائل یقینی
در خدمت عالم عامل و کامل مکمل حضرت ناصر الملة والدین سلمه الله و ایقاه
نموده بود و^۶ ایشان از والدین آخوند سلمه الله نموده بوده و ایشان از

(۱) ب م : مطلع ؛ (۲) ب م و اس : و نه - در راه طلب الخ ؛ ع ا : تمام رباعی
دارد ؛ (۳) ب م و اس : « آنها که ز ... دست شدند » ندارد ؛ صرف شعر
دوم رباعی « در راه ... بست شدند » دارد ؛ (۴) ع ا : دیار فنا بدار الملك بقا
رحلت نمود ؛ (۵) ب م : نمودند ؛ (۶) ب م : و این مصراع که ع رهبر دین
الخ ؛ (۷) ع ا : حق رو باشد (۸) ب م : و ایشان از احفاد حضرت کلان
زیارت گاهی اند که اعظم اکبر بوده اند .

مذکر احباب

احفاد حضرت مولانا کلان زیار نگاهی اند که از اعظم بزرگان بوده اند و هر چند که شاهرخ^۲ سلطان نورالله مرقدہ داعیہ ملازمت^۳ کرده است دعا نموده مقبول طبع شریف ایشان نیفتاده و سن شریف خدمت ملا به هشتاد و چهار رسیده و باوجود کبر سن و کثرت امراض^۴ درس بردوام می گویند و خواص و عوام از خوان فایده افاده پر فائده ایشان می گردند^۵. امید چنانست که ظل عالی ایشان لا یزالی باشد و سند مصافحه خود را چنین^۶ نوشته^۸ اند. بدانکه مصافحه فقیر حقیر ناصرالدین محمد^۹ ابن قوام الدین عبداللہ بجناب تقوی شعاری^{۱۰} و معارف آثار مولانا نورالدین عبدالرحمن بن جناب مرحوم و^{۱۱} مغفور مولانا علاء الدین^{۱۲} بقریبہ زیارت گاہ و ایشان مصافحه کرده اند. به جناب^{۱۳} قدوة السادات و المحدثین و اسوة العلماء و الصالحین امیر عبداللہ بزوش آبادی ولد سید عبدالحی بن سید علی الجسینی به^{۱۴} مشہد طوس و ایشان مصافحه کرده^{۱۵} بجناب عارف^{۱۶} واقف سید ابو عیدالله بن حسام الدین حسن بن سید حیدر اصفہانی

(۱) ب م : اکابر ؛ (۲) ب م : شاهرخ میرزا ؛ (۳) ع ا : ملازمت ایشان می نموده قبول نمی کرده اند ؛ (۴) ع ا : سن شریفش ؛ اس : سن شریف ایشان ؛ (۵) ب م : مختلفه ؛ (۶) ع ا : می گردند ؛ (۷) ب م : این چنین ؛ (۸) اس : چنین پوشیدند ؛ (۹) ع ا : قوام الدین محمد بن قوام الدین عبداللہ بجناب ؛ اس : محمد بن قوام الدین بجناب ؛ (۱۰) ع ا : شعاری معارف آثار ؛ (۱۱) ع ا : مرحوم مغفور ؛ (۱۲) است بقریه ؛ ب م : است ؛ (۱۳) ع ا : بجناب ؛ (۱۴) ع ا : «به مشہد طوس» ندارد ؛ (۱۵) ع ا : کرده اند ؛ (۱۶) ب م : سید عارف واقف ؛ اس بجناب عارف واقف ؛ ع ا : السید ابو عبداللہ حسام الدین بن حیدر الاصفہانی .

مذکر احباب

بولایت ختلان، و ایشان مصافحه کرده اند به شیخ کبیر شهیر^۱ شیخ رکن الملة و الدین سعید الحبشی رضی الله تعالی عنه به ملک حبشه، و ایشان مصافحه کرده اند به حضرت رسالت پناهی^۲ صلی الله علیه و سلم و آنحضرت^۳ صلعم فرموده اند که "من صافحنی صافحه یوم القیامة و وجبت علی شفاعته"^۴ و كذلك "من صافح بنی صافحی - الی سبع مراتب - صافحه یوم القیامة و وجبت شفاعته"^۵ هذا حدیث معتبر من المشایخ؛ الحمد که دولت مصافحه ایشان باین کمینه دست داد^۶ و حضرت خان عالیشان به حضرت ارشاد پناهی سیادت^۷ دستگاهی امیر ابو البقاء سلبه الله و ابقاه مریدانه معاملت می نمود^۸ و جناب^۹ میر فرزندی^{۱۰} امیر^{۱۱} صدرالدین یونس^{۱۲} الحسینی اند که در قبه الاسلام بلخ بدرجه شهادت رسیده اند، و بیشتر تحصیل ایشان در درس زبده المتبحرین^{۱۳} مولانا صفی الدین محمد حنفی بوده و بعد از تحصیل بشرف^{۱۴}

- (۱) ع: ۱؛ شهیر الشیخ؛ اس: کبیر شیخ رکن الملة و الدین سعید الحسینی رضی الله عنه؛ (۲) اس: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم الحمد که مصافحه بایشان باین کمینه؛ (۳) ع: ۱؛ و منقول است از حضرت علیه الصلوة و السلام که فرموده اند من صافحنی الخ؛ (۴) ع: ۱؛ الی یوم القیامة و بحضرت ارشاد پناهی سعادت دستگاهی؛ (۵) اس: دست داد روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته اند من صافحنی الخ؛ (۶) ع: ۱؛ سعادت دستگاهی؛ اس: ارشاد پناهی امیر ابو البقاء؛ (۷) ع: ۱؛ می نموده اند؛ (۸) ب: م: امیر مذکور؛ (۹) ع: ۱؛ ولد؛ (۱۰) ب: م: جناب صدرالدین؛ (۱۱) ب: م: و اس: بویس (۱۲) ع: ۱؛ زبده المتبحرین؛ (۱۳) ب: م: به نسبت.

ارادت^۱ و انابت حضرت ارشاد پناهی قدوة البکاملین شیخ نور الدین محمد نور الله^۲ مرقده که از خلفای حضرت شیخ حاجی^۳ محمد حوشانی^۴ اند^۵ مشرف گشته و اربعینات در ملازمت ایشان نشسته اند^۶. یکی از درویشان شیخ^۷ بفقیر گفت که قبل از انابت میر^۸ فرمودند که^۹: جانشین ما سیدی خواهد بود و نامش^{۱۰} ابو البقاء است، لله الحمد که اکنون در مسند خلافت ایشان متمکن گشته و طالبان را بکسب کمال ترغیب نموده^{۱۱} سبب^{۱۲} مزید فتوحات می کردند، و سن شریف ایشان به شصت رسیده است. امید چنانست که مضاعف گشته^{۱۳} ظل ظلیل ایشان^{۱۴} مستطیل گردد و^{۱۵} بدیگر درویشان زمان ابواب^{۱۶} نیاز مفتوح داشته^{۱۷} و از فتوحات ایشان بهره مند می گشت. باقی^{۱۸} علماء و فضلاء و شعراء بمزید الطاف سرفراز^{۱۹} می گردانید و مدتی فقیر در ملازمت^{۲۰} آن^{۲۱} سلطنت پناهی^{۲۲} می بود هرگز بخلاف ادب چیزی از ایشان در نظر نمود^{۲۳} و در سخاوت درجه علیا داشت. مؤلفه:

- (۱) اس: انابت و ارادت؛ (۲) اس: نور مرقده؛ (۳) ب م: جامی؛ (۴) ع ا: حوشانی؛ (۵) ب م: اند قدس سره؛ (۶) ب م: نشسته؛ (۷) ب م: شیخ نور محمد؛ (۸) ب م: میر حضرت شیخ فرموده اند؛ ع ا: انابت می فرمودند که؛ (۹) اس: یکی جانشین؛ (۱۰) اس: بنام؛ (۱۱) اس: به سبب؛ (۱۲) ب م: ظلیل مستطیل؛ (۱۳) ب م: و خان عالیشان بدیگر؛ (۱۴) ب م: نیز ابواب؛ (۱۵) ب م: داشت؛ (۱۶) ب م: گشت و علماء؛ (۱۷) اس: بهره مند؛ (۱۸) ب م: خدمت؛ (۱۹) اس: ملازمت سلطنت؛ (۲۰) ب م: دستگاهی (۲۱) اس: مشاهده نه نمود.

مذکور احباب

چنان طی کرد در ملک سخاوت راه احسان را
که صد چون حاتم طی بردش پیر سوال آمد
خط نسخ را نیکو می نوشت و بشعرا^۱ اشتغال نموده گوی فصاحت از
میدان بلاغت می ربود، و این قول سگارین پادشاه^۲ را نیکو تتبع کرده^۳
است که^۴ مطلعش اینست .

نظم:

ای قسد رعنائی تو سرو گلستان حسن
طاق دو ابروی تست مطلع دیوان حسن
و خان عالیشان مملکت مداری این چنین تتبع فرموده .

(۱) ب م : در وادی شعر آنچه آن بود که گوی فصاحت از میدان بلاغت ؛
ع ا : و بمضمون الولد سر ایبه بشعرا اشتغال نموده گوی فصاحت ؛ اس : شعر
اشتغال نموده گوی فصاحت زمیدان می ربود ؛ (۲) اس : پادشاه ؛
(۳) اس : تتبع مرغوب کرده ؛ ع ا : تتبع کرده ؛ (۴) ع او اس : « که مطلعش
اینست » ندارد ؛

(۵) اس :

طاق دو ابروی تست مطلع دیوان حسن
ای قسد رعنائی تو سرو گلستان حسن

ع ا :

ای قسد رعنائی تو سرو گلستان حسن
روی دلارای تست لاله بستان حسن .

مذکر احباب

شعر:

روی دلآرائی تست لاله بستان حسن
عارض نیکوی تست شمشه ایوان حسن
حسن ترازینت است ای بت چین خط و خال
خال و خطت آیتی ست آمده در شان حسن
کس نتواند کشید پای بدامان صبر
تا تو بر آورده سر ز گریبان حسن
سبزه تر بر دمید گرد لب تاب کند
جا چو خضر بر لب چشمه حیوان حسن

(۱) ع ا:

طاق دو ابروی تست مطلع دیوان حسن
عارض نیکوی تست شمشه ایوان حسن
اس:

روی دلآرائی تست لاله بستان حسن
عارض نیکوی تست شمشه ایوان حسن
ب م:

روی دلآرائی تست مطلع دیوان حسن
عارض نیکوی تو شمع ایمان حسن
(۲) شمشه بفتح (اسم آلت) زیور روی جامه؛ گلپای فلزی چند پر و خورشید
مانند (فرهنگ آموزگار ص ۴۷۹) شمشا با سین بی نقطه بر وزن عمدا، بلغت
زند و بازند بمعنی نور باشد که آن روشنائی معنوی است، پرتو آفتاب و ماه
و چراغ و آتش و امثال آنرا نیز گویند (برهان قاطع ص ۷۳۳).

مذکر احباب

هر که عزیزی بدید خط بلب یار گفت

روز سیاه است این یاشب هجران حسن
و این غزل کامران پادشاه را^۱ نیز جواب باصواب نموده^۲ که^۳ به ترکی
گفته و مطلعش اینست .

بیت :

خوب آمدی منکا بولسه ایندی یار مصاحب

یا بولسه ایندی انکار اغیار مصاحب

و حضرت سخاں در جواب چنین گفته :

(۱) اس : « را » ندارد ؛ (۲) ع : فرموده ؛ (۳) ع : این عبارت « که به ترکی
گفته و مطلعش اینست » ندارد ؛

(۴) ع : ا :

خوب ایردی منکا بولسا ایندی یار مصاحب

یا بولسا ایردی انکار مصاحب

جواب :

خوشه و رکیشیکا بولسا اگر یار مصاحب

کر بولسا ریلنک بیلا اغیار مصاحب

بلبل ما مشیغه کیلماس ایندی مونجه بلالار

کر بولسا ایندی کل ایلمان خار مصاحب

یارب نی بلا دور بو که هجران المیدین

بار مین غم و اندوه ایلا ای یار مصاحب

کو یونسک ایتی دیک یار وفا داتا یلماس

کور دوم من دلخسته جو بسیار مصاحب .

مذکر اخباب

خورشید ورکشیکا بولہ اگر یار مصاحب

کر بولہ اینک بیلا اغیار مصاحب

بیل باشغہ کلباس ایدی مونجه بلا لارا

کر بولہ ایدی کل املا بخار مصاحب

یارب نی بلا دور بو کہ هجران الی دین

یار مین غم و اندوه املا ای یار مصاحب

کو بونک ایتی دیک یار وفا دار تا یلباس

کور دام من دل سوخته بسیار مصاحب

بو تلبہ کونکول پیرلا عزیزنی فی میلورس

کر بولہ اول شوخ دل آزار مصاحب

و با آنکہ در زمان دولتش تفرقه بسیار بود . اما طبع سلیمش بہ

تعمیر ملک می پرداخت و عمارات عالیہ می ساخت ، ازان جملہ خانقاه

و خطیرہ حضرت قطب الاررار خواجہ بزرگوار است قدس سرہ کہ

بغایت خوش و دلکش واقع شدہ ، و مؤلف قصیدہ در وصف آن

عمارت املا نموده مطلعش اینست .

(۱) ع ۱:

بو تلبہ کونکول پیرلا عزیزنی فی میلورسین

کر بولہ اول شوخ دلازار مصاحب

(۲) ع ۱: بود طبع ؛ (۳) ع ۱: است کہ بغایت ؛ (۴) ب م: مؤلف این اوراق ؛

(۵) اسن: مدح ؛ ب م: در وصف است آن عبارت ؛ (۶) ع ۱: عمارات .

مذکور احباب

نظم :

کعبه است این خائنه زان مرور انور و صفا است

مسدوره گر خود را بایوانش رساند منتها است

۱. تاریخ خائنه را چنین گفته^۲ است :

خسر: عالی گهر عسبند العزیز ساخت این عالی بنا بی ریب و شک

هست نم طاق فلک^۳ در جنب^۴ او پست چون گوئی زمین زیر فلک

لفظا^۵ و معنا شود تاریخ او^۶ سال هجرت نهصد و پنجاه^۷ و یک

و کتاب خائنه داشت که معلوم نیست که در ربیع مسکون در آن^۸ وقت

مثل او بوده باشد و ملک الکتابش میر^۹ علی حسینی بود که کتابت

تعلیق^{۱۰} را بی بدل می نمود و ریحان خطش غبار از چشم بیننده می زدود

و باقی کتاب بخط صافی آحیات در ظلمات جاری می کردند و مذهبیان^{۱۱}

و مصورانش تذهیب و تصویر را بدرجه کمال رسانیده بسر موی روی می

آراستد که در چهره کشای سر موی نقصان نداشت و هر گه^{۱۲} که اسپ

جاده می ساختند گویا سحر می پرداختند و هر یک در فن خویش ثانی^{۱۳}

(۱) ع ۱: لمواقفه و تاریخ؛ (۲) ع ۱: گفته به خسرو؛ ب م: است به تاریخ

خسرو؛ (۳) ب م و اس: ملک در جنت؛ ع ۱: فلک؛ (۴) ب م و ع ۱ و اس:

همه «جنت» دارند؛ (۵) ب م: آن؛ (۶) ع ۱: پنجاه یک؛ (۷) ع ۱: در ربیع

مسکون مثل آن؛ اس: که در زمان در ربیع مسکون معلوم نیست که مثل

او بوده باشد و کتابدار فضایل مآبی مولانا سلطان میرک منشی بود الخ؛

(۸) امیر حسینی؛ (۹) ع ۱: نسخ و تعلیق را؛ (۱۰) ع ۱: مهندسان؛ (۱۱) ب م:

هر گه؛ (۱۲) در فن خویش از ثانی مانی و بهزاد بودند؛ اس: عبارت متعلق

به ملک الکتاب میر علی حسینی ندارد.

مذکر احباب

مانی و به از بهزاد زاده بودند و کتاب دار فضایل مآب^۱ مولانا سلطان
میرک منشی بود که^۲ علمی و عملی خط و نقاشی را چنان ورزیده بود که
وصفش به تحریر^۳ نمی گنجید.

نظم:

وصف تحریر و شرح تذهیبش هست بیرون ز چیز تقریر
و این بیت را نقش نگین خود ساخته بود:

سلطان میرک ز لطف یاری هم منشی و هم کتابداری
و در سن چهل و یک سالگی در بست و ششم^۴ ربیع الثانی روز چهارشنبه
در^۵ سال نهصد و پنجاه و شش^۶ مرغ روحش^۸ از قفس تن پرواز نمود
و مرقد منورش در جوار مزار فیض آثار حضرت خواجه بزرگوار^۹
در صفه^{۱۰} والد عالیش^{۱۱} واقع است، و جناب امیر^{۱۲} سید میرک^{۱۳} حیف
از^{۱۴} عبد العزیز خان^{۱۵} تاریخ گفته.

- (۱) اس: مآبی؛ (۲) ع ۱: منشی بود که وصفش به تحریر نمی گنجید؛ ب م
و اس: عبارت «که علمی و عملی... ورزیده بود که» الخ دارد؛ (۳) ب م:
به تقریر راست نمی آید؛ اس: در تحریر نمی گنجید؛ (۴) این عبارت «و این
بیت را نقش» تا «هم کتابداری» در اس دارد؛ و در ب م ندارد؛
(۵) ب م: ماه؛ (۶) اس: چهارشنبه سال؛ (۷) اس: نهصد و پنجاه و هفت؛
(۸) ب م: مرغ روح پر فتوحش؛ (۹) ع ۱: است؛ (۱۰) ب م: ضفه؛
(۱۱) ب م: عالی شانش؛ (۱۲) اس: جناب سید میرک؛ (۱۳) ب م: میرک
تاریخ گفته که حیف؛ ع ۱: میرک تاریخ حیف؛ (۱۴) اس: حیف ز؛
(۱۵) ب م: اللهم اغفر له و ارحمه فصل دوم.

فصل دوم از مقاله باب اول

در ذکر سلاطین که بر سریر سلطنت متمکن اند

ذکر جمیل^۱ ابو الفتح سلطان سعید خان بن ابو سعید

خان بن کوچکی یحیی خان بن ابو الخیر خان

خان مذکور بادشاهیست، نیکو شمائل و خصائل و طبع لطیفش به عدالت مایل. اهل سمرقند از ثمره شجره التفاتش^۲ محفوظ اند، و خواص^۳ و عوام در کنف حمایتش محفوظ^۴ و با آنکه سلطان عالیشان^۵ است مخلص و معتقد ایشان^۶ است و نسبت ارادتش^۷ به حضرت^۸ شیخ حسین خوارزمی است^۹ و ایشان خلیفه شیخ حاجی محمد اند، و ایشان مرید شیخ شاه^{۱۰} و ایشان مرید شیخ رشید^{۱۱} و ایشان مرید سید عبد الله بزوش آبادی^{۱۲} و ایشان مرید خواجه اسحاق ختلانی^{۱۳} و ایشان مرید سید^{۱۴} علی همدانی^{۱۵}

(۱) ع ۱: فصل دوم در ذکر اسامی سلاطین که بر سریر سلطنت متمکن اند؛
اس: فصل دوم از رکن اول در ذکر سلاطینی که بر سریر دولت متمکن اند.
ب م: سلاطینی که در قیام حیات اند و بر سریر سلطنت الخ؛ (۲) ع ۱: ذکر اوصاف ابو الفتح . . . ابو سعید خان؛ اس: ذکر جمیل ابو الفتح سلطان . . .
ابن کوچکی یحیی خان، خان بادشاهیست نیکوالخ؛ (۳) اس: عدالتش؛ (۴) اس: خاص و عام؛ (۵) ب م: حمایت و رعایتش محفوظ؛ اس: حمایتش محفوظ اند؛
(۶) ع ۱: سلطان سلطان نشان است؛ (۷) ب م: معتقد ایشان؛ (۸) اس: ارادت بحضرت؛ (۹) ب م: بجناب شیخ حسین خوارزمی؛ (۱۰) ب م و اس: خوارزمی؛ (۱۱) ع ۱: بزوش آبادی؛ (۱۲) اس: حضرت امیر علی همدانی.

مذکر احباب

و ایشان مرید شیخ کمال الدین محمود مزدقلانی^۱، و ایشان مرید شیخ^۲
 علاء الدوله سمنانی، و ایشان مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفرانی، و ایشان
 مرید شیخ احمد گورانی^۳، و ایشان مرید شیخ^۴ رضی الدین علی لالا،
 و ایشان مرید شیخ نجم الدین کبری، و ایشان مرید شیخ عمار یا سر، و ایشان
 مرید شیخ ابو نجیب سهروردی، و ایشان مرید شیخ احمد غزالی، و ایشان
 مرید شیخ ابو بکر نساج، و ایشان مرید شیخ ابو القاسم گرگانی^۵ روح الله
 تعالی ارواحهم اجمعین که محل اجتماع این سلسله است به سلسله الذهب
 خواجگان^۶ قدس الله اسرارهم؛ و جناب شیخ حسین در ایام شباب نفس
 نفیس خود را در خلوت قالب مجاهده^۷ فرموده بصیقل ذکر دل آئینه
 روح پرفروش را بطوری مصفی و مجلی گردانیدند^۸ که محل مشاهده^۹
 شاهدان اسرار خفی و انوار غیب الغیبی گشته است، و ایشان را در

(۱) ب م : شیخ محمود مرد قانی؛ (۲) ب م : شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی؛
 (۳) ب م : شیخ احمد بروجانی؛ ع ا : شیخ احمد کورمانی؛ (۴) ب م :
 شیخ نجم الدین علی لالا و ایشان مرید شیخ مجدد الدین بغدادی و ایشان مرید
 مقرب الباری خواجه حسن نزاری شیخ نجم الدین کبری؛ اس : شیخ رضی الدین
 لاله و ایشان مرید شیخ ابو القاسم گورانی؛ (۵) گرگانی که محل اجتماع؛
 (۶) ب م : اجتماع حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم و جناب الخ؛ ع ا :
 خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم؛ اس : خواجگان قدس الله ارواحهم؛ (۷) ب م :
 مجاهده بلیغ فرموده و بصیقل؛ (۸) ع ا : گردانیده اند؛ (۹) اس : که محل
 شاهدان اسرار خفی م روح من با نفس در قالب ندارد الفتی - چون بغیب الغیب
 اسرار خفی دارد دلم؛ ع ا : امور اخفی و اسرار غیب العینی گشته است .

مذکر احباب

اطراف و اکناف عالم مریدان وافی الاخلاص و کافی الاختصاص بسیار است؛ و اکثر^۱ ایشان صاحب مقامات بلند و کرامات دل پسند^۲ اند و گاهی در غلبه احوال درد و غم^۳ و واردات غیبیه را در رشته نظم کشیده در بازار جوهریان معانی چون لؤلؤ شور منتشر می گردانیدند؛ و این مطلع از آن جمله است.

نظم:

می روم سوی عدم عشق تو همراه منست

زار جان می دم و هم تقسم آه منست

^۱ و این رباعی شور انگیز از سخنان شکر آمیز ایشان است:

چون دایره مازپوست پوشان تویم در دایره حلقه بگوشان تویم

گر بنوازی چونی فروشان تویم ورنه نوازی هم از خموشان تویم

و این رباعی وقتی گفته شده که در قریه خموشان^۲ در دایره مطبخیان

پوستی پوشیده به هیزم کشی اشتغال داشته اند و شیخ باوجود کبر سن

و ضعف بدن توجه بطرف حرمین شریفین شرفها الله^۳ تعظیما نموده بطرف

مشرف گشتند.

(۱) ب م : اند؛ (۲) ع ا «اکثر ایشان» ندارد؛ (۳) ع ا : دلبنده؛ (۴) ع ا : غلبه

اوقات در واردات غیبیه؛ اس : غلبه احوال درد و واردات غیبیه؛ (۵) ع ا :

گردانیده اند؛ (۶) ع ا و اس : عبارت «این رباعی» تا «شیخ باوجود»

ندارد؛ اس : دارد؛ (۷) اس : خموشان؛ (۸) ب م : زادهما الله تعالی تشریفا

و تعظیما نموده آن سعادت عظمی مشرف گشتند.

نظم:

جمال کعبه چنان می دواندم به نشاط
که خارهای مغیلان حریر^۱ می آید
و چون مراجعت نمودند در خطه^۲ شام صباح^۳ حیات با برکاتش به شام^۴
مات گردیده^۵.

نظم:

صبح عیش اهل دل بسه شام غم بدل زان^۱ شد
که خورشید از سوی مشرق به مغرب رفت و پنهان شد
و مقبره پرنورش در شهر مذکور است . منقول است که شیخ^۲ در قریه^۳
شطری جوی جاری^۴ می کرده اند و سلطنت پناهی سنگهای بزرگ
را به سهولت می کننده اند^۵ ایشان می^۶ گفته اند که: این کوهکن
ما است ، بنا برین^۷ حضرت خان مذکور کوهکن را تخلص اشعار شیرین
خود ساخته اند و این غزل از مقالات شریف^۸ حضرت اعلی است .

نظم:

از کوی تو هر صبح نسیمی بمن آید
شادم^۱ که از آن نکبت^۲ گل پرهن آید

- (۱) ب م : حریر را اند ؛ (۲) ب م : صبح ؛ (۳) ب م و اس : به شام مبدل ؛
(۴) ب م : گردیده ؛ (۵) ع : بیت ؛ (۶) ب م : ز آن ؛ (۷) ب م : خدمت شیخ ؛
(۸) ب م : جاری ؛ (۹) ب م : می کننده ؛ (۱۰) ب م : ایشان گفته اند ؛ (۱۱) اس :
بنا برین آن کوهکن را تخلص اشعار رنگین خود ساخته اند ؛ (۱۲) ب م :
مقالات حضرت ؛ (۱۳) ب م : شاید که ؛ (۱۴) ب م و اس : آن پرهن .

مذکر احباب

با خاک سر گوی تو نسبت تو توان کرد

هر نافه مشکین که ز دشت ختن آید

شیخ بسطان گفته^۱ اند که: پیش ما بسیار میآید که مبادا^۲ سلطنت^۳ را قصوری نکند، عذر آن را درین مقطع گفته^۴ اند:

مشیرین دهنسا خاطر خود رنجہ مفرما

هر لحظه بگوی تو^۵ اگر کوهکن آید

و مصنفان^۶ در صوت^۷ دلکش باین آیات ترنم می نمایند و به نغمات ملامت دل می ربایند و درین ایام سائر^۸ علماء و فضلاء را بالطف^۹ تازه و عنایات بی اندازه سرفراز می گردانند^{۱۰}: امید است که در تزیید باشد^{۱۱}.

ذکر جمیل جوان مرد علی خان بن ابو سعید خان

به جوان مردی مشهور است و به شجاعت موفور^{۱۲} مربی فضلاء است و به مشایخ عظام و موالی ذوی الاحترام اخلاصش وافی و اختصاصش کافی است به جهت آنکه والد عالیش^{۱۳} را بحضرت شیخ خدایداد

(۱) ب م : نافه مشکین ؛ ع ا : نافه ؛ (۲) ب م : گویا ؛ (۳) ب م : گفته بوده اند ؛ (۴) ب م : مبادا سلطنت را قصوری نکند ؛ (۵) اس : سلطنت فتوری واقع شود ؛ (۶) ب م : گفت ؛ (۷) ب م : ترا ؛ (۸) ب م : مصنفان ؛ (۹) ب م : صورت دلکش ؛ ع ا و اس : باین آیات ؛ (۱۰) ب م : ایام علماء ؛ (۱۱) ب م : لطافت ؛ (۱۲) اس : گرداند ؛ (۱۳) ب م : شد ؛ (۱۴) اس : اللهم زد ولا تنقص ؛ ع ا و اس : این ندارد ؛ (۱۵) ب م : دارد ؛ (۱۶) ب م : عالی تبارش بحضرت .

مذکر اخباب

طریق^۱ محبت و ووداد بوده و ایشان^۲ را بخدمت شیخ نیک اندیش
 شیخ درویش طریقه^۳ نیازی بوده و ابواب تلافی را باصحاب وفاکیش
 ایشان می کشوده و طبع لطیف سلطنت پناهی بفضلاء میل تمام دارد
 و تحصیلش در فن معما بر وجه تکمیل بوده^۴ و تحلیل ترکیبات مشکله
 را^۵ تسهیل می نموده و در گفتن تاریخ از شعراء گوئی فصاحت بچوگان
 بلاغت می ریوده^۶ و از الطاف^۷ عییش عموم^۸ فضلاء را بهره مند ساخته
 اهل هنر را احترام می نماید^۹ و این تاریخ را نیکو گفته .

نظم:

اساس خانه مخدوم عالم بود صد بار از گردون زیاده
 فتاده چون دل ارباب معنی درون اوز نقش غیر ساده
 تعالی الله زهی ما وای^۹ دلکش که رشک جنت الماوی فتاده
 خرد تاریخ سالش را چنین گفت مقام نیک با مخدوم زاده
 و این^{۱۰} معایش باسم مشفق بسیار نیکو واقع شده معا^{۱۱} .

رباعی:

امروز که جانم بلب از مشتاقی است در مجلس اغیار مه من ساقی است

- (۱) ب م : طریقه ؛ (۲) اس : او نیز بخدمت شیخ نیک اندیش درویش
 شیخ طریق نیازی پیموده ؛ (۳) ب م : تکمیل است ؛ اس : بر وجه تکمیل و تحلیل
 الخ ؛ (۴) ب م : مشکله در غایت تسهیل و در گفتن ؛ (۵) اس : را بوجه تسهیل ؛
 (۶) ب م : می رباید ؛ ع ا : ریوده ؛ (۷) ع ا : لطف ؛ (۸) ب م : هجوم ؛
 (۹) (مؤلف : ما وای - ب م : و دیگر نسخ : ماوی) ؛ (۱۰) ب م : و این معا را
 باسم مشفق بسیار نیکو گفته رباعی ؛ (۱۱) ع ا : معا امروز .

مذکر احباب

دل خواست بکینه سوی او به شناید . گفتم مشتاب نقد کین تا باقی است چون از کلمه مشتاب تا به نقد کین که هشتاد است مبدل گردد^۱ و لفظ ما بقی تبدیل یابد مقصود بحصول می پیوندد .

ذکر جمیل دوست محمد سلطان بن نوروز احمد خان

ابن سیونخ خواجه خان بن ابوالخیر خان^۲

بادشاه زاده نیکو خصال است و طبع لطیفش به^۳ شجاعت و سخاوت مائل و به صحبت علماء و فضلاء میل تمام دارد و مجلس^۴ عالیشان^۵ را ازین طائفه خالی نمی گذارد و پیوسته شعرا و ندما را جلیس مجلس عالی می سازد و به جهت انشراح قلب گاهی بشعر^۶ می پردازد^۷، و این بیت از اشعار آبدار^۸ اوست :

ناقه آن خال مشکین آهوی چمن چون بدید

از خجالت پوست پوشید و ره صحرا گرفت

ذکر جمیل عوض^۹ غازی سلطان بن سلطان غازی

از سلاطین خوارزم^{۱۰} است پیوسته طبع لطیفش میل صحبت فضلاء دارد

(۱) ع ا : آردد ما بقی مقصود بحصول می پیوندد ؛ ب م : پیوندد ؛ اس : مقصود

محصول می گردد ؛ (۲) ب م : رحمهم الله تعالی ؛ (۳) اس : بعدالت مائل مصاحبت

فضلاء دارد ؛ (۴) و صحبت شریف را از ایشان خالی نمی گذارد ؛ (۵) ع ا :

عالیش ؛ (۶) ع ا : بشعرا و شعر ؛ (۷) اس : و جواهر سخنانش نزد صرافان معانی

قیمتی دارد و این بیت از سخنان سنجیده شریف اوست ؛ (۸) ع ا : لطیف اوست ؛

(۹) اس : آهوی چمن ناقه آن خال مشکین چون بدید الخ ؛ (۱۰) ع ا : غازی

سلطان ابن غازی سلطان ؛ اس : عوض غازی سلطان از سلاطین ؛ (۱۱) سلاطین =

مذکر احباب

و صحبت شریفش را از ایشان خالی نمی گذارد و اشعار خوب و گفتار مرغوبش محبوب القلوب است و جواهر سخنش نزد صرافان عالم معانی قیمت تمام دارد و این از سخنان شریف اوست .

بیت :

تا تلبه لیکم عرصه عالمی توتو بتور

مجنونی سنی گوزگانی دیران او توتو بتور

اگر مسامحه بوده باشد بمضمون : « هر عیب که سلطان به پسندد هنر است » قبول باید کرد .

= خوارزم است طبع سلیم و ذهن مستقیم دارد سخنانش سنجیده و معانیش پسنده است در میان اخوان ممتاز و درخیل اقران سرفراز است و این ترکی از گفتار درر بار و شکر نثار اوست : تائیله لیکم الخ .

(۱) ع ا : صحبت شریف ؛ (۲) ع ا : ب م : میمنت تمام ؛ (۳) ب م : و این مطلع از اوست .

(۴) ع ا :

تائیله لیکم عرصه عالمی تولو بتور

اندیس پیری مجنون سوزنی ایل اونو تو بتور

اس :

تائیله لیکم شهرت عالمی توتو بتور

اند من پیری مجنون سوزنی ایل او تو تو بتور

و این بیت او بسیار خوب و مرغوب واقع شده است :

ناوك لاری مبدین او توب اغیار کا نیکیدی

من پیاندم و جانیم که فی لار مندس او تو بتور

باب دوم از مقاله

و آن نیز مشتمل است بر دو فصل

فصل اول ذکر سلاطین چغتائی که از جهان فانی

به ملک جاودانی رحلت نموده اند

ذکر جمیل^۱ ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن میرزا عمر

شیخ بن سلطان ابو سعید گورگان بن سلطان محمد بن

میران شاه بن امیر کبیر تیمور گورگانی

افضل و اشجع سلاطین^۲ چغتائی بوده^۳ بضرب شمشیر مالک ما وراء النهر را

مالک^۴ شده و در ابقای آن سعی بلیغ و حد بی دریغ کرده^۵ مصافهای مردانه

نمود^۶، اما چون تیر تقدیر را سپر تدبیر مانع نبود از سعی کاری نکشود.

بیت:

آنچه سعی است من اندر طلبش بنمودم

این قدر هست که تغیر^۷ قضا توان کرد

(۱) ع ۱: فصل دوم از باب دوم مقاله در ذکر سلاطین چغتائی الخ؛ اس:

فصل اول از رکن دوم؛ (۲) ع ۱: جاودان؛ (۳) ع ۱: ذکر محامد ظهیر الدین

بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن میرزا سلطان ابو سعید گورگان بن سلطان محمد

میران شاه بن میر تیمور گورگان بعد هم الله بغرانه؛ (۴) ع ۱: اشجع سلطان

ابو سعید فرمایند بیت:

نه از سپهر امید و نه از زمانه پناه چیه طالعت مرا لا اله الا الله

این جماعت سلاطین چغتائی بوده اند و بضرب شمشیر الخ؛ (۵) ب م: چغتائی بود؛

(۶) ب م: دو بار مالک شد؛ (۷) ع ۱: نموده مصافهای مردانه کرده؛ (۸) نموده؛

(۹) ب م: تقدیر؛ ع ۱ و اس «تغیر» دارد.

مذکر احباب

بعد از انتقال ملك طوطی طبعش میل شکرستان^۱ کرده توجیه خاطر
دریا مقاطر را به تسخیر ممالک هند^۲ مصروف نمود^۳ و آن سواد ظلمانی
را از تاب اشعه تیغ آفتاب شعاع نورانی گردانیده^۴ بطالع همایون^۵
عساکر^۶ مخالف را شکسته به تخت^۷ فیروز شاهی در حضرت دهلی کامران^۸
و کامیاب نشست؛ مؤلفه^۹ :

۱۰ همایون فال بابر بادشاه شاه جهان بولدی

که هند آلب مخالف عسکری کا کامران بولدی

۱۱ هند ولایتی وسیع است و گویند هند و سند^{۱۲} دو برادر بوده اند
از اولاد حام بن نوح علیه السلام و در هند انواع طیور و حیوانات غریبه
و اشیاء عجیبه می باشد از آن جمله گوسفندی که شش^{۱۳} دارد یکی
بر وضع معروف و یکی بر سینه و دو بر کتف^{۱۴} و دو بر ران^{۱۵} و مرغی
عظیم^{۱۶} می باشد که از نصف منقارش کشتی می سازند العهد علی الراوی

(۱) ع ا: به شکرستان؛ (۲) اس: هندوستان؛ (۳) ب م: نموده سواد ظلمانی را؛
(۴) ب م: گردانیده؛ (۵) ب م: هیون؛ (۶) ع ا: عسکر؛ (۷) ع ا: به تخت
فیروز بر تخت فیروز شاهی؛ (۸) ع ا: کامران نشست؛ (۹) ب م و اس: بیت -
(۱۰) ع ا:

همایون فال بابر بادشاه شاه جهان بولدی

که هند آلب مخالف عسکر یکا کامران بولدی

(۱۱) ع ا: عبارت متعلق به هند از «هند ولایتی» تا «کابل مسخر نکنند» ندارد؛
(۱۲) اس: بسند برادران بوده اند؛ (۱۳) شش بفتح اول کنایه از یستان نرم
و سست و آویخته هم هست برهان قاطع ص ۷۱۸ مطبوعاتی امیر کبیر؛ (۱۴) اس:
کفل؛ (۱۵) اس: و دو برادران؛ (۱۶) اس: در آنجا.

مذکر احباب

و در اقصای بلاد هند ریزه های^۱ طلا به ریگ مخلوط است^۲ و آنجا^۳
 مورچه های بزرگ اند و از خوف آنان کس نمی تواند در مکان عبور
 کردن و چون آفتاب بغایت گرم شود بسوراخها^۴ در آیند آن گاه
 مردم به سرعت طلا^۵ از آنجا گیرند و گریزند^۶ و ازان موضع به تعجیل
 بیرون روند و زغم^۷ اهل هند آنست که هیچ ملک^۸ لایق پادشاهی^۹
 ملک نباشد تا کابل را مسخر نکند^{۱۰} مدتی^{۱۱} در آن مملکت بر سریر سلطنت
 متمکن بود^{۱۲} و هر کس که بدرگاه جهان پناهنش التجا نمودی^{۱۳} از انعام عامش
 بهره ور گردیدی و از نوال خوان^{۱۴} افضالش بکامی^{۱۵} می رسیدی
 و کف دریا مثالش داد سخا را بکمال^{۱۶} دادی؛

نظم:

ز ابر کفش شد روان قطره باران جود

شست خط احتیاج از ورق احتیاج^{۱۷}

و نسبت ارادت به خاندان علیه نقشبندیه^{۱۸} داشت^{۱۹} وجد عالی شان

- (۱) ب م: ریزه های؛ (۲) اس: می باشد؛ (۳) اس: در آنجا؛ (۴) اس: به گرما به
 سوراخ؛ (۵) ب م: سرعت ازان بر گیرند؛ (۶) اس: گریزند و بزغم؛ (۷) اس:
 بزغم؛ (۸) ب م: مملکت؛ (۹) اس: لایق ملک؛ (۱۰) ن سازد؛ (۱۱) ب م: و
 (۱۲) اس: بوده؛ ب م: متمکن نبوده؛ (۱۳) ب م: نمود... می گردید؛ اس:
 تموده از... می گردید؛ (۱۴) ب م: خان؛ (۱۵) اس: بکام دل رسیده؛ ع الی
 بکامی... دادی؛ ب م: بکام می رسید... می داد؛ (۱۶) اس: بر کمال:
 داده؛ (۱۷) ع ا: روزگار؛ (۱۸) ع ا: علیه نبدیه؟ وجد عالی شان؛ (۱۹) اس:
 داشته.

مذکر احباب

و اولاد سلطنت نشانی در قید ارادت حضرت خواجۀ احرار قدس سره
بوده اند . و در تعظیم^۲ اولاد این اعزه هر ساعت فروده دقیقه فرو نمی
گذاشته^۳ و به همه درویشان ابواب تلافی مفتوح ساخته به نیازمندی
می پرداخته و بحضرت مخدومی مولانا خواجگی قدس سره پاره زر به رسم
نیاز فرستاده بود ؛ و این قطعه را^۴ گفته و شاهد حال ساخته .

نظم :

در هوای نفس گمراه عمر ضائع کرده ایم
پیش اهل الله از اطوار خود شرمنده ایم
يك نظر افکن به سوی ما که از راه^۵ وفا

خواجگی را مانده ایم و خواجگی را بنده ایم

فضایل^۶ پادشاه بسیار و کجالاتش بیشمار است رسالۀ که در عروض
نوشته بحریست پر در و مسایل فقهی که^۷ در رسالۀ مبین^۸ به ترکی نظم

(۱) ب م : قدس الله روحه بودند ؛ ع ا : خواجۀ احرار بوده اند ؛ (۲) ب م :
تعظیم و تکریم اولاد و احفاد این بزرگوار ساعتی فساخته فرورده . . . نمی گذاشت
و بحضرت ؛ (۳) ب م و اس « و به همه درویشان . . . پرداخته » ندارد ؛ (۴) ع ا :
را شاهد ساخته ؛ اس : شاهد حال ساخته ؛ ب م : گفته و شاهد حال ساخته نیز
روان گردانیده ، نظم ؛ (۵) ب م : از راه نیاز ؛ (۶) ب م : و فضائل آن پادشاه
عالیجاه بسیار است و کجالاتش بیشمار ؛ اس : فضائل پادشاه و کجالاتش بیشمار
است ؛ (۷) اس : رسالۀ مذکوره را یاد گرفته بدان جهت نام آن رسالۀ مبین
شده بزبان فارسی و ترکی اشعار نیکو الخ ؛ ع ا : رسایل فقهی را که در رسالۀ
مبین کرده نشانه ایست در تبحر به ترکی و فارسی الخ ؛ (۸) ع ا و اس : عبارت
« به ترکی نظم کرده » ندارد .

مذکر احباب

کرده نشانه ایست از تبحر و به ترکی و فارسی اشعار نیکو دارد، و این
مطلع از مقالات عالی اوست؛

نظم:

خراباتی و رند و می پرستم به عالم هر چه می گویند هستم

وله:

تا بزلف سیهم دل بستم از پریشانی عالم رستم
و این غزل^۲ ترکی زا بغایت سلیس و نیکو گفته؛

بیت^۳:

سونی قیلای طوبی نی قد خوش خرامینک یاریدا
نی قیلای سنبلتی زلف مشکفامینک یاریدا
عاشقینکی دولت وصلینک پیلا قل محترم
حسن اهلی ایچرا مونداق احترامینک یاریدا
بابر اول کل کویندا بلبل کی تاتینک مقام
پر نوای راست قبل مونداق مقامینک یاریدا

(۱) ب م: این مطلع مشهور که نحو درمنثور از نظم آبدار اوست نظم؛ اس:

این مطلع از مقالات پادشاه عالم یناه است؛ (۲) ع ا: غزل را؛ (۳) ب م: شعر؛

(۴) ع ا: تی قیلای طوبینی قد خوش خرامینک یاریدا

نی میلای سنبلتی زلف مشکفامینک یاریدا

عاشقینکی دولت وصلینک پیلا قبل محترم

حسن اهلی ایچرا مونداق احترامینک یاریدا

بابر اول کل کویندا بلبل کی تاتینک مقام

پر نوای راست قبل مونداق مقامینک یاریدا

مذکر احباب

و این مطلعش نیز بغایت دلپذیر و بی نظیر واقع شده :

نظم :

۱ اولوم او یقوسید بن بولدوم جهان فکر بدن آسوده
منی ایستاسا نکیر ای دوستلار تا بقای میرا و یقودا
و این یتش بسیار^۲ سود مند است و بجهت موعظت بغایت دل پسند ؛

یبت :

۳ نی کیم تقدیر بولسه اول بولور تحقیق میلکای سین
ابرور جنگ و جدل رنج و ریاضت بار چه بیسوده
در دار السلطنت آگره شاهباز روح پرفتوحش^۴ بلند پرواز گشته باطیور
قدسی^۵ آشیان طیران^۶ نموده است و نعش شریفش را بکابل آورده^۷
عمارت^۸ عالی ساخته اند و حفاظ تنزیل ربانی به^۹ تلاوت قرآن اشتغال
نموده رفع درجاتش را مسئلت^{۱۰} می نمایند .

- (۱) ع ا : اولوم او یقوسیدس بولدوم جهان فکر یدین آسوده
منی ایستاسا نکیر ای دوستلار تا بقای میرا و یقودا ؛
(۲) ع ا : بغایت سود مند و موعظه پسند است نی کیم الخ ؛ (۳) ع ا :
نی کیم تقدیر بولسه اول بولور تحقیق میلکای سین
ابرور جنگ و جدل رنج و ریاضت بر چه بیسوده
(۴) ب م : روحش ؛ (۵) ع ا : قدوسی ؛ (۶) ب م : پرواز نموده ؛ ع ا و اس :
طیران نموده است ؛ (۷) ب م : آورده اند ؛ (۸) اس : عمارات عالیہ ؛
(۹) ع ا : هتاء و یلات ؛ (حاشیہ : به تلاوت) ؛ ب م : به تلاوت اجزاء قرآنی ؛
(۱۰) ب م : مسألت ؛ مسئلت بفتح همزه و لام (مصدر) ، خواستن در خواست ،
خواهش (داشتن .. کردن) فرهنگ آموزگار ص ۷۱۷ .

ذکر جمیل محمد همایون پادشاه بن محمد بابر پادشاه

ابن سلطان عمر

ذات پسندیده پادشاه^۱ جم جاه انجم سپاه گردون^۲ بارگاه مستجمع
 صفات سنجیده و^۳ اخلاق پسندیده بود و باوجود کثرت مشاغل جهانیانی^۴
 شغل به تحصیل علوم و سخن دانی می نموده^۵، و تکلم بدیعی در فصاحت
 و بلاغت درجه علیا داشته و منطق شیرینش بمضمون "خیر الکلام ما قل
 و دل" در الفاظ قصیر^۶ معانی کثیر بیان^۷ نموده اطناب را^۸ در انشا
 نمی گذاشت .

نظم :

سخن را پایه گر اعجاز باشد طراز خلعتش ایجاز باشد

به جنس علوم نسبتش به نوعی^۹ بود که بنان بیان در^{۱۰} تعریف آن

- (۱) ع ا: ذکر اوصاف حمیده محمد همایون پادشاه بن محمد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
 ابن عمر شیخ گورگان ؛ اس : محمد همایون پادشاه غازی الخ ؛ (۲) ب م :
 همیون ؛ (۳) ب م : محمد همایون پادشاه بن محمد بابر پادشاه بن سلطان عمر شیخ
 نور الله تعالی مضجعهم ذات حمیده صفات عالی ؛ (۴) ع ا: پادشاه انجم سپاه ؛
 (۵) ب م : گردون سپاه ؛ (۶) ب م : اخلاق پسندیده ؛ ع او اس : سنجیده بوده ؛
 (۷) ب م : مشاغل جهانیانگیری و جهان بانی ؛ (۸) اس : علوم سخن دانی نموده ؛
 (۹) ب م : قلیل و قصیر ؛ (۱۰) ب م : می کرده دقیقه فرومی گذاشته و اطناب
 در انشا ؛ (۱۱) اس : اطناب را که خبر از ملالت می دهد در انشا نمی گذاشته ؛
 (۱۲) ع ا: چنان بوده که زبان بیان در تعریف ؛ اس : بطور می بوده که بنان
 بیان در تعریف آن ؛ (۱۳) ب م : در اشاره به تعریف .

عاجز است خاصه در حکمیات ریاضی میل کلی^۱ داشته پیوسته نقطه
اعتدال طبع معدلتش در تحت معدل النهاری بوده و نظر تقویم مسیرش
سیر منطقه البروج می نموده . ساحت سطح مستوی ذهن مستقیمش نه^۲
چنان محاطیست که خطوط شعاعی^۳ بصر عقل باسطه از آن نشانی
تواند نمود و دائرة عظیم طبع سلیمش نه بدان^۴ سان محیط^۵ است که کره
افلاک از قطر^۶ او نقطه تواند بود .

نظم^۷:

مرکز قصر جلالش^۸ نه محیط است چنان

که بود نقطه از قطر وی این نه طارم

و هر چند در سطح اجسام طول^۹ مدید و عرض بعید پدید^{۱۰} می آمده
فرس فراست در آن عرصه می دوانیده^{۱۱} به نظر اسطرلاب اثر
و^{۱۲} بعلاقه وقوف ازو خبر می داشته^{۱۳} و بر دائرة عظیم که عنکبوت زرین
تار بر صفائح لیل و نهار در حجره فلك^{۱۴} دوار مرتسم می گردانیده عروه
و شقی تیغ زبانش حلقه در گوش مهندسان چنان^{۱۵} کرده بر کرسی طبع
ایشان بقلم^{۱۶} بیان می نگاشته .

- (۱) اس: میل تمام؛ (۲) ع: ا: چنان؛ (۳) ع: ا: شعاع؛ (۴) اس: چنان؛ (۵) ع: ا:
نه محیطست؛ اس: نه چنان محیط است؛ ب: م: محیطی؛ (۶) ع: ا: قطره؛
(۷) ع: ا: نظم؛ ب: م: و اس: بیت؛ (۸) ب: م: جلال تو محیطی است؛ (۹) اس:
اجسام مدید؛ (۱۰) ع: ا: بدید می آید؛ (۱۱) ع: ا: دوانیده؛ (۱۲) ع: ا: اثر
بعلاقه؛ (۱۳) ع: ا: می داشت؛ (۱۴) ع: ا: حجره دوار مرتسم گردانیده؛
(۱۵) ع: ا: مهندسان کرده؛ (۱۶) ع: ا: قلم بیان می داشت .

نظم :

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن

او دگر بار^۱ از زمینش هر دو بر کرسی نشاند

و در شجاعت و مبارزت^۲ همتا نداشته چون بعزم و رزم علم می افراشته در

وزوه^۳؟ حربی که کوکب طالعش مرئی بوده تا آفتاب دولت مخالف را

بزوال نمی رسانیده قدم در طریق^۴ رجعت نمی گذاشته بعد از وفات

والد شریفش اکثری^۵ از بلاد هند را به ضرب شمشیر تیز خون ریز مفتوح^۶

گردانیده است^۷ و در سخا^۸ چون حاتم طائی یکتا بوده^۹ بلکه نام حاتم در

تحت^{۱۰} سخاوتش مستوی^{۱۱} نموده؛ مؤلفه:

بیخ تو گرفته^{۱۲} عرصه عالم را بر هم زده داستان صدرستم را

^{۱۳} ای شاه جهان پناه دست کرمت طی کرده تمام قصه حاتم را

با وجود علو جاه و سمو^{۱۴} شان سر نیازی^{۱۵} بدرویشان داشته^{۱۶} و خود را

(۱) ب م : باز ع ا : او دگر بار ا در زمینش بر دو بر کرسی نشاند؛ (۲) مبارزت

بکسر را جنگیدن سبزه کردن رزم کردن فرهنگ آموزگار ص ۶۶۹ .

(۳) ع ا و اس : اختلاف نقل نه شده؛ (۴) ع ا : طریق؛ (۵) ع ا : اکثر بلاد؛

(۶) اس : مسخر گردانیده؛ (۷) ع ا : است؛ (۸) ب م : سخاوت؛ (۹) ع ا :

یکتا بود بلك؛ (۱۰) ب م : تحت؛ اس و ع ا : غالباً تحت اختلاف نقل نشده؛ از مرتب

«تحت»؛ (۱۱) ع ا : مطوی می نمود؛ ب م : مستوی (فا) مساوی؛ (۱۲) ب م :

کرمت؛ (۱۳) اس : ای خسرو دین پناه دست کرمت؛ (۱۴) سمو بضم هر دو با صدای

واو (ام اسم مصدر) بلندای، علو فرهنگ آموزگار ص ۴۴۹؛ ع ا و اس :

«سمو شان» ندارد؛ (۱۵) ب م : نیاز؛ (۱۶) ب م عبارت «و خود را . . . نمی

پنداشته» ندارد، بلکه ع ا و اس هر دو دارند.

مذکر احباب

بی نیاز از ایشان نمی پنداشته و حُب^۱ حُب خاندان سترگ حضرت خواجه
بزرگ^۲ و اولاد امجاد حضرت خواجه احرار را^۳ در مزرعه سینه پر^۴ سینه
می کاشته^۵ :

از مزرع دل من دانه محبت جوی که حُب حُب تو در هر گلی نمی باشد
و در ابداع و اختراع امور طبع لطیفش تخیلات عجیب رو^۶ می نموده
مصراع^۷ :

طبع لطیف تو همه فکر نکو کند

و ازان جمله یکی آنست که کره ارض را بطبقات عناصر و افلاک کلی^۸
کشیده و بالوان مناسب ملون ساخته و در هر فلسکی کواکب او را ثبت
کرده^۹ جمعی که به قمر منسوب اند در دایره اول که فلک قمر است چون
خوشه پروین جمع^{۱۰} گشته و با^{۱۱} قلب سلیم زبان آور گردیده مانند^{۱۲}
خورشید در سرطان مجلس را گرم کرده باین مطلع مترنم بوده اند^{۱۳} .
بیت :

ای منزل ماه علمت اوج ثریا روی ظفر از آئینه تیغ^{۱۴} تو پیدا

و ارباب فطنت و ذکا^{۱۵} دیران روشن ضمیر دانا در دایره دوم که مکان

(۱) حب بفتح (ا) دانه . غله . دانه کوچک ؛ فرهنگ آموز گارص ۸۲۸۱ ؛ (۲) اس :

بزرگوار ؛ (۳) ب م : احرار مزرعه ؛ اس : احرار در ؛ (۴) ب م : سینه بی کینه ؛

ع او اس ندارد ؛ ب م : هر سینه ؛ (۵) ب م : می کاشت ؛ (۶) ا س : س

ز مزرع دل من ... گلے نمی باشد ، دارد ؛ هر دوع او ب م این شعر ندارد ؛

(۷) ع ا : رو ؛ ب م و ع ا ندارد ؛ (۸) ب م و اس : ع ؛ (۹) ب م : افلاک کشیده ؛

(۱۰) ع ا : ثبت نموده ؛ (۱۱) ب م : مجتمع گشته ؛ (۱۲) ع ا : و ؛ (۱۳) اس :

همچو ؛ (۱۴) ع ا : بودند ؛ اس : می بوده اند ؛ (۱۵) ع ا : نع ؛ (۱۶) ع ا : زکا .

مذکر احباب

عطار در است چون جوزا منطقه کمر بسته تیر نظر را به هدف ملازمت راست می کرده اند^۱ و در دائرة^۲ ثالثه^۳ که مکان زمرة^۴ زهره بدن است اصحاب بزم بسکون عزم جزم کرده چنگ طرب در قانون عشرت زده به لغات جائقزا و الحان روح^۵ افزا عشاق را به نوا رسانیده^۶ میزان مجلس را باعتدال می داشتند^۷ و دائرة^۸ رابعه را که سریر خسرو^۹ سیارگان است محل نزول اجلال نموده^{۱۰} بر مسند جمشیدی در جمیع شیر دلان چون خورشید از^{۱۱} برج اسد می تافت^{۱۲} و در دائرة^{۱۳} خامسه که مقام بهرام است مبارزان مسلح سنای^{۱۴} خون ریز را^{۱۵} چون نیش عقارب بخون ریختن اعداء تیز ساخته^{۱۶} بدفع ایشان^{۱۷} می پرداخته اند^{۱۸} و دائرة سادسه را مسیر مشتری^{۱۹} است صلحا و عباد خریداری کرده جمله باقامت چون کمان در صورت چله^{۲۰} نشینان تیر دعا بر هدف مرام^{۲۱} می انداخته اند^{۲۲} و در دائرة^{۲۳} سابعه که محل زحل است ملازمان دیرین

(۱) ع ا: می کردند؛ (۲) ب م: عبارت از «ثالثه که مکان» تا «چنگ طرب» حذف کرده؛ ع ا و اس این عبارت دارد؛ (۳) اس: ثالث؛ (۴) اس: زهره زهر الحان روح افزا؛ (۵) ب م: دلربا با روح عشاق؛ (۶) ب م: رسانیده و میزان؛ (۷) ب م: می داشته؛ (۸) ب م: جمیع سیارگان و ثوابت آسمان است؛ (۹) ب م: نموده و بر مسند جمشید؛ (۱۰) اس: خورشید وار؛ (۱۱) ب م: می تافت؛ (۱۲) ع ا: هستانها؛ (۱۳) ب م: خون ریز چون؛ (۱۴) ع ا: می ساختند؛ (۱۵) ب م: بدفع دشمن؛ اس: بدفع ایشان؛ ع ا: و به منع؛ (۱۶) ع ا: همی پرداختند؛ (۱۷) ع ا: سیر مسیریست؛ (۱۸) ع ا: چله؛ (۱۹) اس: بر هدف می انداخته اند؛ (۲۰) ع ا: می انداختند.

و پیران^۱ با تمکین چون^۲ دایره رنگین برگردد آستان آن عالی شان مانند
پاسبانان گردیده؛ ع^۳:

بادلو^۴ مه از چرخ فلک آب کشیده

از جدی فلکی^۵ طعمه می ساخته اند^۶ گاهی به یاران نازنین^۷ و خوبان تمکین
صحبت رنگین داشته^۸ لباس اهل مجلس را^۹ بلکه جمیع اشیای آن مکان را
برنگ کوچکی که^{۱۰} بدان ستاره تعلق^{۱۱} دارد ملون می گردانیده^{۱۲} اند گویند
یکی^{۱۳} از ندما^{۱۴} در مجلس سبز برنگ^{۱۵} دیگر در آمده^{۱۶} پادشاه فرموده^{۱۷}
که چون خود را سبز نه ساخته^{۱۸} به مجلس ما^{۱۹} آمدی آنکس^{۲۰} گفته
که آمده ام که مجلس پادشاه مرا^{۲۱} سبز گرداند این سخن پادشاه را
خوش آمده او را سبز و منور گردانیده اند. این فقیر^{۲۲} را بمخاطر بود
که چون^{۲۳} بجز ملازمت معزز گردد در^{۲۴} دو گنبد که هر یک به منزله
نصف کره بوده باشد جمیع خصوصیات سماوی و ارضی را از اشکال

(۱) ب م: باوقار و تمکین؛ (۲) ع ا و اس متفق بر این عبارت اند: پیران
با تمکین چون پاسبانان برگردد آستانش گردیده؛ (۳) ب م: ع (۴) دلو بفتح
و سکون واو (۱۱ اسم آلت) ظرف از پوست که با آن آب خورند خیک، مشک
فرهنگ آموزگار ص ۳۵۶؛ (۵) ع ا: فلک؛ (۶) ع ا: می ساختند؛ (۷) اس
و ع ا: این عبارت «و خوبان تمکین» ندارد؛ (۸) ب م: می داشته؛ (۹) ع ا و اس
این عبارت «بلکه جمیع اشیای آن مکان را» ندارد؛ (۱۰) اس: که تعلق بد آن
ستاره؛ (۱۱) ع ا: تعلق؛ (۱۲) اس: گردانیده؛ ب م: می گردانیده؛ (۱۳) ع ا
و اس: یکی در مجلس سبز رنگ؛ ب م: گویند یکی از ندما؛ (۱۴) ب م: برنگی.
مصحح: برنگ؛ (۱۵) ع ا: است؛ (۱۶) ع ا: فرموده اند؛ (۱۷) ب م: ساخته؛
اس: ناساخته؛ (۱۸) ب م: مجلس آمدی؛ (۱۹) ع ا و اس: آمدی گفته؛
(۲۰) اس: «مرا» ندارد؛ (۲۱) ب م: این فقیر؛ (۲۲) ب م: اگر؛ (۲۳) ع ا:
در دو؛ ب م و اس: دو.

مذکر احباب

و دوائر و ابعاد^۱ و صور و بحار و بلاد بطوری که مقرر حکما است بقدر
وسع مبین سازد اما وقت مساعد نشود^۲ . مصراع^۳ ؛
ای بسا آرزو که خان شده

و گاهی به جهت انشراح^۴ قلب و انبساط خاطر بشعر و شعرا نیز^۵ می
پرداخته ایشان را جلیس مجلس عالی خویشان^۶ ساخته^۷ و این مطلع^۸ در
بار از گفتار گوهر تبار^۹ اوست ؛ مطلع ؛

ز^{۱۰} غصه غنچه صفت ته به ته دلم خون است
که با وجود یکی نسبت^{۱۱} دوی چون است
وله ؛

هر گز نه کنم یاد تو^{۱۲} تا زار نگرم
کم یاد کنم از تو که بسیار نگرم
وله^{۱۳} ؛

تاج آل یار و نخل قامت رعنائی او
همچو شاخ گل که باشد غنچه بر بالای او
وله ؛

اگرم شود میسر بسه سگانت آشنسائی
بخدا که تنگم آید ز سریر بادشاهی

- (۱) ع از ابعاد و بحار ؛ ب م ؛ ابعاد (۲) ب م ؛ ننموده ؛ (۳) ع از مصراع ؛ (۴) ع ا ؛
انشراح شعر و شعرا می پرداخته ؛ اس ؛ انشراح قلب شعر و شعرا پرداخته ؛
ب م ؛ و انبساط خاطر ؛ (۵) ب م ؛ نیز ؛ (۶) ع از خود ؛ اس ؛ عالی ساخته ؛
(۷) ع ا ؛ می ساخته ؛ (۸) ب م ؛ این مطلع آید در بار ؛ (۹) اس ؛ پادشاه
عالیجاه است ؛ (۱۰) ب م ؛ از ؛ (۱۱) ب م ؛ نسبت است ؛ (۱۲) ع از لو ؛
(۱۳) ع ا ؛ پنج اشعار از « تاج آل یار » تا « جز و کل » دارد ؛ ب م و اس
این پنج اشعار ندارد .

مذکر احباب

و له :

دیدیم بخاک درت افتاده بسی را افتاده تراز خویش ندیدیم کسی را

و له :

سرو است تبسم کوچه باغ تاج سبزه است بر سرش راغ

و له :

گر نمی خوریم یکدم آب کل کی عیان می گشت بر ما جز و کل

و این مطلع ترکی نیز از مقالات عالیہ آن حضرت است :

آمین که بلبل دیک کلیدین کیو بمشام آهنگ ایلا

اوت سالیبتور جانیمه رخساره گلرنگ ایلا

و در شهر ربیع الاول در تاریخ ۲۹ بهصد و شصت در روز جمعه در حضرت

دهلی از زینہ فرو می آمده اند که در آن اثنا بجهت اذان توقف نموده اند

سر عصا لغزیده افتاده اند :

نظم :

بعد از نماز دیگر و پیش از نماز شام

افتاد آفتاب جهان تاب ما ز بام

(۱) ب م : علیه است ؛ ا س : عالیہ آنحضرت ؛ ع ا : بدو منسوب است ؛

(۲) ع ا : من که بلبل دیک کلیدین کیو بمشام آنک ایلا

اوت سالیبتور جانیمه رخساره گلرنگ ایلا

اس : بین که بلبل دیک کلیدین کیو بمشام آهنگ ایلا

اوت سالیبتور جانیمه رخساره گلرنگ ایلا

(۳) ع ا : در سال ۹۶۳ ؛ (۴) ب م : از بام کوشک فرود می آمده یک زینہ نزول

نموده بوده که موذن اذان نماز شام گفته ازین سبب توقف نموده و تکیه بر عصا

کرده سر عصا لغزیده و پادشاه غلطیده و بر سر افتاده است ؛ ع ا : به جهت

توقف نموده اند سر عصا در زینہ لغزیده افتاده اند ؛ اس : فرو می آمده در آن

اثنا ... لغزیده افتاد ؛ (۵) اس : افتاد آفتاب ... نماز شام .

مذکر احباب

روز دوشنبه^۱ شاهباز^۲ روح پرفتوحش از پایه سفلی بعالم علوی عروج
نموده است^۳ و این^۴ مرثیه را خواجه حسین صدر گفته :

مرثیه :

در میان آنکه بایست^۵ از فلک خوشحال شد

حالستی شد کز بیان او زبان ها لال شد

و مرقد منورش در دار السلطنه دهلی است^۶ و تاریخ وفاتش را خدمت
مخدوم زاده خواجه عبدالسعلی درین مصراع ادا نموده ع :

همایون پادشاه از بام افتاد

ولد^۷ شریفش ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر در دوران مشهد^۸
بازیب و فر عمارت عالی بنا کرده و اتمامش در عهده جناب^۹ سید محمد میرک
ساخته^{۱۰} آنچه ان عمارتی است که یاد از دخمه انوشیروان می دهد
صاحب تاریخ بناکتی نوشته که مامون خلیفه را دغدغه زیارت

(۱) ب م ؛ یکشنبه ؛ (۲) ع ا ؛ دوشنبه روح پرفتوحش الخ ؛ (۳) ع ا ؛ نموده و این
مرثیه را ؛ ب م ؛ نموده است و این مرثیه را . . . مرثیه گفته نظم ؛ (۴) اس ؛
نموده است و مؤلف تاریخ وفات پادشاه عالم پناه را چنین گفته سه

همایون پادشاه از بام افتاد به تقریب اذان شام افتاد

چو بر سیدند تاریخش بگفتم همایون پادشاه از بام افتاد

و این مرثیه را . . . صدر گفته سه ؛ (۵) ب م ؛ بایست - حالتی افتاد کز وحشت .
(۶) ع او اس این عبارت «و تاریخ وفاتش را خدمت مخدوم زاده بام افتاد» ندارد ؛
از ب م مهیا شده (۷) ع ا ؛ ولد شریفش ابوالمظفر پادشاه جلال الدین محمد اکبر ؛
اس ؛ حضرت پادشاه جم جاه انجم سیاه ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه
خلد الله ملکه بر دوران مشهد عالی بنا کرده ؛ (۸) در دوران مشهد عمارت عالی
بنا کرده ؛ (۹) ب م ؛ بنا فرموده و اتمامش در عهده سید محمد بن میرک سید غیاث
نموده ؛ (۱۰) عبارت « آنچه ان عمارتی » تا « آن خادم را سیاست فرموده » ندارد .

افوشیروان شد بخادم دخمه مشورت کرد او گفت: بدان کس می مانی که او را وعده زیارت است، اما دخمه بر بالای کوهی بلند است و عمرش^۱ خراب گشته و آن قصریست از سنگ خاره تراشیده^۲ و مجلی و مطلی گردانیده اند و شاه بر تختی که در زندگانی بر آن می نشست شکسته^۳ نموده و تاجش از^۴ زیر بالین او آویخته اند و بدنش بواسطه^۵ رائحه ادویسه و عدالت هوا^۶ نریخته و در آنجا طلسمات ساخته اند کسی در نیاید مگر آن کس که او را زیارت کردن موعود است. مامون به پای آن کوه رفته^۷ و راه راست نمود و با سه کس و اسبی^۸ و خادمی روانه شد و چند لباس زربفت و قدری^۹ مشک و کافور و عود و عنبر با خود برد چون بدر دخمه رسید در^{۱۰} را بسته دید پیر گفت: اگر تو آنکسی^{۱۱} که وعده مرا تراست حلقه^{۱۲} در را بجنبان، چون دست بر حلقه زد کلیدی^{۱۳} افتاد پس^{۱۴} در را بکشاد چند سوار مسلح بر ایشان حمله کردند پیر گفت: تازیانه یفکن، چون تازیانه از دست یفگند ایشان ساکن شدند چون بمیان سرای رسیدند چهار شیر قصد ایشان کردند پیر گفت: آستین بر افشان، چون آستین بر افشاند^{۱۵} آنها^{۱۶} نیز ساکن شدند چون به در^{۱۷} دخمه رسید^{۱۸}

- (۱) ب م: عمرش؛ (۲) ب م: اند؛ (۳) ع ا: حالا تکیه نموده؛ (۴) اس: را از؛ (۵) اس: عدالت نریخته؛ (۶) رفته را راست کرد و با سه کس؛ (۷) اس: سه کس و خادمی؛ (۸) اس: و مشک و کافور با خود؛ (۹) اس: رسید پیر گفت؛ (۱۰) اس: توانی که زیارت ترا موعود است؛ (۱۱) اس: و کلید؛ (۱۲) اس: چو در را کشادند؛ (۱۳) ب م: افشانید؛ (۱۴) اس: بر افشاند ساکن شدند؛ (۱۵) اس: چون بدرون مقبره رسید؛ (۱۶) ب م: رسیدند.

مذکر احباب تذکره شرا و زولیا و امیر حسن

چهار شمشیر آویخته نمود چنان^۱ که کسی را مجال درون^۲ رفتن نه بود
پیر گفت: دستار^۳ از سر بگیر^۴ چون بگیرت^۵ آنها^۶ نیز دور گشتند چون
بدرون^۷ آن دخمه در آمدند عجائب^۸ و غرائب دیدند از بساط و فروش
و دیگر^۹ آلات ملوکانه که عقل دران حیران بود و از هر طرف پنج غلام
مسلح حمله کردند پیر گفت^{۱۰}: یا امیر به پرس که من کیستم؟ مامون^{۱۱} چون
آواز بلند کرد بی هوش شد^{۱۲} چون به هوش آمد^{۱۳} آن غلامان مسلح
ندید بعد از آن به تواضع در گوشه تخت نشست^{۱۴} و حسن و احمد
بر پای ایستادند مامون در آن شاه می نگریست و آیه کریمه ﴿ان فی
ذلك لعبرة لاولی الابصار﴾ را می خواند و دید که از جانبین محاسنش^{۱۵}
سفیدی در آمده و بر سرش عصابه^{۱۶} از دیا بسته^{۱۷} و به مروارید^{۱۸}
و یاقوت مرصع کرده امیر المؤمنین^{۱۹} در وی نگریست و می گریست

(۱) اس: نمود که کسی را؛ (۲) اس: در آمدن؛ (۳) ب م: دست از سر
بر گیر؛ (۴) ب م: دستار بر گرفت؛ (۵) اس: بگیرت دور شدند؛ (۶) اس:
چو در آمدند؛ (۷) اس: عجائبها؛ (۸) اس: فروش و آلات؛ (۹) اس: گفت
به پرس؛ (۱۰) اس: کیستم چون آواز؛ (۱۱) اس: گشت؛ (۱۲) اس: آمد
به تواضع گوشه تخت نشست؛ (۱۳) اس: بنشست و مامون در شاه نگریست؛
(۱۴) محاسن بفتح (ك كناية) ریش. سیما ص ۶۸۹ فرهنگ آموزگار؛ (۱۵) عصابه (۱)
دستار. دستمالی که بر سر بندند ص ۱۸۰ فرهنگ آموزگار؛ (۱۶) اس: بسته
اند و؛ (۱۷) اس: بمروارید مرصع؛ (۱۸) اس: امیر.